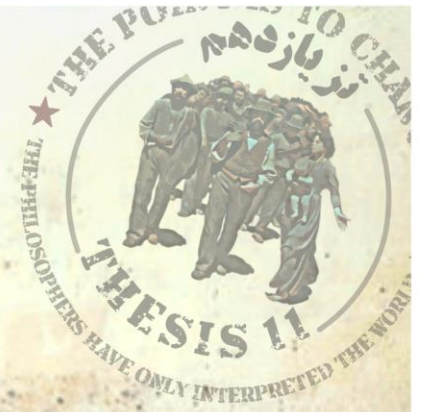


شماره دوم

پرونده‌ای بر  
جدیدت

# حقیقتاً نوزدهمین

تزیازدهم



**گفت و گو با تونی نگری درباره جلیقه زردها**  
**شورش مردم علیه شاه؛ حرکتی تمام فرانسوی**  
**ترجمه: فرید درفشی**

**زمین زیر پایمان جابه جا شده**  
**دیوید گریمر، ترجمه: سهند ستاری**

**پاریس میدان جنگ است**  
**گفت و گو با اریک آزان درباره اعتراضات جلیقه زردها**  
**ترجمه: علی سالم**

**یادداشت تونی نگری درباره جلیقه زردها**  
**و موج جدید اعتراضها در فرانسه**  
**قیام فرانسوی**  
**ترجمه: امیررضا گلابی**

## گفت‌وگو با تونی نگری درباره جلیقه زردها شورش مردم علیه شاه؛ حرکتی تماما فرانسوی

ترجمه: فرید درفشی

تونی نگری از پایتخت فرانسه، جایی که سال‌هاست در آن زندگی می‌کند، می‌کوشد معنای اعتراضاتی را که هفته‌هاست کشور را به تب و تاب انداخته دریابد. درک اعتراضات جلیقه زردها آسان نیست، حتی برای نگری که شناخت خوبی از جنبش کارگران و دانشجویان دارد. زیرا این اعتراضات نمایانگر پدیده‌ای جدیدند. نگری می‌گوید: «این پدیده مانند مه ۶۸ نیست که بسیار فراتر از قرن خود بود، بلکه چیزی متفاوت است، و مهم‌تر اینکه نه از جانب جریان چپ است و نه راست: این جنبش علیه مکرون است، کسی که تمامی واسطه‌ها را نابود کرده و دیگر امکان هیچ وساطتی برایش باقی نمانده است، حتی هیچ شانسی برای بستن پیمانی به سبک پیمان شارل دوگل.» نگری در خوانشش به وقایع مشابه تاریخی عظیم همچون پیمان مشهور دوگل برای «آزادسازی فرانسه از دست نازی‌ها» در ۱۹۴۰ متوسل می‌شود تا بر جدیت وضعیت تأکید کند. با توجه به این واقعیت که مکرون جایی برای عرض اندام ندارد، نگری چنین ادامه می‌دهد: «این مسئله‌ای جدی است، فاجعه‌ای است که باید معماران پوپولیسم میانه‌رو را با پرسش‌هایی مواجه کند.»

\*\*\*



- در اولین یادداشتی که درباره جلیقه زردها منتشر کردید از قیام حرف زدید. آیا این همان وضعیتی است که اکنون با

آن مواجهیم؟

کلمه قیام تلویحا بر نوعی موفقیت دلالت دارد، اما پدیده کنونی همچنان در حال پیشروی است. بدون شک می‌توان گفت که در حال حاضر با شورش مردم علیه شاه یا حاکم روبرویم و قصد آن پایان دادن به بدبختی مردم است. این حرکتی تماما فرانسوی است. اما اگر حاکم با شما همراه نشود این امکان وجود دارد که او را پای گیوتین بکشانید: طبیعت این رابطه چنین است.

- به چه معنا؟

به این معنا که این یک شورش صرف نیست، بلکه شورشی رادیکال است. شما این نکته را در دعوت به اعتصاب در سراسر کشور مشاهده می‌کنید، این حرکت منحصر به شهر نیست. در مرکز شهرستان‌ها هم دعوت به اعتصاب می‌کنند، همه جا صفوف تظاهراتی هست برای اینکه حضور جلیقه زردها را نشان دهد. رفتارشان تقریبا مثل ماشین است، متوقف نمی‌شوند.

- مکرون از افزایش مالیات بنزین دست کشید، موضوعی که جرقه اعتراضات را در نیمه نوامبر زد. اکنون او حتی

مالیات را هم حذف کرده است. آیا این راه‌حل کافی نیست؟

نه. دیگر کافی نیست. اگر او این کار را پس از نخستین شنبه اعتراضات یعنی ۱۷ نوامبر انجام می‌داد، شاید وضعیت ختم به خیر می‌شد، شاید... اما اکنون می‌توان اطمینان داشت که مسئله دیگر مالیات بنزین نیست. تصور می‌کنم بر مطالبات معترضان افزوده شده است و مطالبات معطوف به عدالت مالیاتی و حتی عدالت در معانی دیگرش شده: اکنون مسئله هزینه زندگی است. برای همین اقدام مکرون برای فرونشاندن شورش با شکست مواجه شده است.

## - چرا این شورش اتفاق افتاد و چرا در فرانسه اتفاق افتاد؟

زیرا مکرون در آغاز به قدرت رسیدنش متوجه این نارضایتی‌ها شد و آن را مبنای موفقیت خودش قرار داد. اکنون این موضوع موجب شده شورش علیه او به راه بیفتد: او خود را به مثابه «حاکم» عرضه کرد و پیروز شد، توانست حکمرانی کند. اتفاقی که اکنون افتاده این است که مکرون از قول خود برگشته است. مکرون همواره خود را ورای چپ و راست نشان داده، او در پی آن بوده که خود را در سطحی دیگر به منصفه ظهور برساند، حال با جنبشی مواجه شده که راهبردی مشابه برای عرضه خود اتخاذ کرده. به طور خلاصه این شکست پوپولیسم میانه‌رو است، نخستین بحران بزرگ پوپولیسم.

## - در ابتدا جلیقه زردها را عمدتاً جنبشی دست راستی می‌دانستند. آیا این برداشت درست است؟

راست و چپ محو شده‌اند، دیگر وجود ندارند، و در میان جلیقه زردها جایی ندارند. جنوب فرانسه پر از سد معبرهای معترضان است. در ابتدا این سد معبرها را به دست راستی‌ها منسوب می‌کردند. اما در کمتر از چند روز طیف وسیعی از گروه‌های مختلف مردم دور آنها جمع شدند: مستمری‌بگیران، کارگران، فقیرانی که مسئله نابرابری را طرح کردند. و نکته جالب توجه اینکه آنها دست‌کم تاکنون درباره مهاجرت بحثی مطرح نکرده‌اند و این موضوع در مطالبات آنها نمایان نیست. اعتراض جلیقه زردها به خودی خود به لحاظ فرهنگی بسته و درونمایه اصلی آن متمرکز بر هزینه زندگی است، این اعتراض تقریباً محدود است. بدون شک این خطر وجود دارد که به سوی جریان راست منحرف شود، اما فعلاً نمی‌توان به راحتی گفت که اعتراضی دست‌راستی است.

## - آیا تفاوتی میان شورش جلیقه زردها در کلانشهرها و در شهرستان‌ها وجود دارد؟

بله، اما اعتراض‌ها همه جا هست، حتی اگر جلیقه زردها را ضرورتاً در شهر نبینید. مثلاً دیروز دانشجویان یکی از ساختمان‌های سوربن را اشغال کرده بودند، عده‌ای از دانش‌آموزان دبیرستانی هستند که در اعتصابند، و راننده کامیون‌ها نیز برای اعتصاب

در روز یکشنبه فراخوان داده‌اند. همچنین شایعاتی به گوش می‌رسد مبنی بر اینکه نیروهای امنیتی دیگر ایستادگی نخواهند کرد...

- آیا ممکن است آنها به معترضان ملحق شوند؟

منظورم این نیست، اما موارد تخطی از فرمان هم وجود داشته است. می‌توان تصور کرد که «ژاندارم»های معمولی در همان شرایطی زندگی می‌کنند که به وضوح در اعتراضات جلیقه زردها بازتاب یافته است...

- به اعتصاب کامیون‌دارها اشاره کردید. در ایتالیا این شورش را با اعتراض موسوم به فورکونی\* که چند سال پیش کامیون‌داران ایتالیایی راه انداختند مقایسه می‌کنند...

آن اعتراض ربطی به جلیقه زردها ندارد. جنبش فورکونی پدیده‌ای مختص به سیسیل و تورین بود، هیچ شباهتی بین این دو وجود ندارد. درحقیقت من شباهت بیشتری می‌بینم بین این اعتراضات با جنبش نو تاو (No Tav) در دره سوسا (در غرب تورین)، از نظر میزان رادیکال بودن آن ...

- با توجه به بحران طبقه کارگر سنتی و نیز تبدیل بی‌ثباتی به یک هنجار، آیا این همان چیزی است که احتمالاً باید برای آن آماده بود: شورش‌هایی که نمی‌توان آنها را متعلق به چپ یا راست دانست، یک خشم عمومی که عصر دیجیتال ما را به جای پیش بردن به عقب سوق می‌دهد، به مرحله تاریخی پیش از قرن نوزدهم و به مرحله‌ای که من آن را اعتراضات «بدوی» می‌خوانم، بسیار دورتر از غموض و پیچیدگی فکری اعتراضات ۱۹۶۸؟

باور ندارم که دوران راست و چپ به سر آمده باشد. دوران احزاب راست و چپ به پایان رسیده است. سازوکارهای بازنمایی به بن‌بست رسیده. نزاع طبقاتی همچنان امری بنیادین است، حتی اگر گه‌گاه خود را به شیوه‌هایی مجعول و غیرواقعی نمایان سازد. در فرانسه گاه به نظر می‌رسد انقلاب ۱۷۸۹ تکرار می‌شود، اما این توهمی بیش نیست...

## - آیا این پایانی برای مکرون است؟

نمی‌دانم، باید منتظر ماند و دید چه رخ می‌دهد. بی‌گمان همه علیه او هستند. به علاوه امروز دیگر مه ۶۸ نیست، جنبشی که فراتر از قرن خود بود. این حرکتی متفاوت است و مهم‌تر اینکه نه از جانب جریان چپ است و نه راست: این اعتراضات علیه مکرون است، کسی که تمامی واسطه‌ها را نابود کرده و دیگر امکان هیچ وساطتی برایش باقی نمانده است، حتی هیچ شانسی برای بستن پیمانی به سبک پیمان شارل دوگل. این مسئله‌ای جدی است، فاجعه‌ای است که باید معماران پوپولیسم میانه‌رو را با پرسش‌هایی مواجه کند.

## - تصور می‌کنم این موضوع باید هشدار باشد برای کسانی که در ایتالیا می‌خواهند الگوی مکرون را دنبال کنند،

منظورم به رنزی است... اگر ایتالیا را مد نظر قرار دهیم، می‌بینیم که در اینجا جلیقه زردها وجود ندارند. آیا هیچ

## وقت به وجود خواهند آمد؟

ایتالیا هنوز تکلیفش روشن نیست. حزب دموکرات در حال انشعاب است، جنبشی که حول رنزی شکل گرفته و از حزب منشعب شده از چشم افتاده است. جدای از این نمی‌دانم آیا خطر شکل‌گیری یک جنبش جلیقه زردها وجود دارد یا نه: بستگی دارد به سرنوشت اتحاد نامعمول بین لیگ و جنبش پنج ستاره. من همواره جنبش پنج ستاره را چیزی مشتق شده از رفتار توده (مالتیتود) می‌دانسته‌ام. و این درست است که آنها اکنون باید با نارضایتی در حال افزایش دست و پنجه نرم کنند، دقیقا به دلیل اتحادشان با لیگ. اما این‌ها همه به سرنوشت این دولت بستگی دارد، دولتی که باورتان نمی‌شود در اروپا نیز کاملا منزوی است، این موضوع اساسا غیر قابل پیش‌بینی است ...

\* جنبش «چنگک‌ها» (pitchforks) جنبشی است که صاحبان کسب‌وکار کشاورزی در سیسیل آغاز کردند و دامنه آن به کامیون‌داران سراسر کشور رسید. جنبش در طول زمستان ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۲ اعتراضات و سد معبرهایی شکل داد، و نیز اعتصابی سراسری در حوزه باربری شامل پمپ بنزین‌ها راه انداخت. این جنبش خود را غیرپارتیزانی معرفی کرد، هرچند در واقعیت هم راست افراطی و هم مجرمان سازمان‌یافته در آن نقش ایفا کردند.

منبع: ورسو



## زمین زیر پایمان جابه‌جا شده

دیوید گریبر، ترجمه: سهند ستاری

اگر یکی از ویژگی‌های هر لحظه حقیقتاً انقلابی شکست کامل مقولات مرسوم ما در توصیف وقایع اطرافمان باشد،

گواه خوبی است بر اینکه در دوران انقلابی زندگی می‌کنیم.

سردرگمی عمیق و تردیدهایی که در میان تحلیلگران فرانسوی - و حتی فراتر از آن، تحلیلگران سرتاسر جهان - در مواجهه با

«پرده‌های» پی در پی نمایش جلیقه زردها موج می‌زند، نمایشی که اکنون به سرعت به اوج خود می‌رسد، نتیجه ناتوانی کامل

از فهم نحوه تغییر قدرت، کار، و جنبش‌های مخالف قدرت طی ۵۰ سال گذشته است، به‌ویژه از سال ۲۰۰۸ به بعد. روشنفکران

اغلب در درک این تغییرات به‌غایت ضعیف عمل کرده‌اند.

بگذارید با دو نظر درباره علت این سردرگمی شروع کنم:

۱- در یک اقتصاد مالی، فقط کسانی که بیش از همه به ابزارهای خلق پول دسترسی دارند (در اصل سرمایه‌گذاران و طبقه

مدیران حرفه‌ای) در جایگاهی هستند که از زبان کلی‌گرایی استفاده کنند. در نتیجه، هرگونه دعوی سیاسی که مبتنی بر نیازها

و منافع خاص باشد، معمولاً جلوه‌ای از سیاست هویتی تلقی می‌شود، و بنابراین پایگاه اجتماعی جلیقه زردها را عمدتاً فاشیستی به شمار می‌آورند.

۲- از سال ۲۰۱۱، پیش‌فرض‌های فهم عرفی ما در سرتاسر جهان درباره معنای مشارکت در جنبش‌های دموکراتیک توده‌ای دگرگون شده - دست‌کم در میان کسانی که به احتمال زیاد مشارکت می‌کنند. الگوهای قدیمی‌تر سازمان‌دهی «عمودی» یا سلسله‌مراتبی در قالب حزب پیش‌تاز به سرعت جای خود را به شیوه‌های افقی داده‌اند که در آن ایدئولوژی و عمل (دموکراتیک و برابری‌طلبانه) در نهایت دو وجه از یک چیز واحدند. ناتوانی از درک این موضوع این تصور غلط را به وجود آورده که جنبش‌هایی نظیر جلیقه زردها ضدایدئولوژیک و حتی نهیلیستی‌اند.

اجازه دهید برخی پیش‌زمینه‌های این نظرات را مطرح کنم.

از زمانی که ایالات متحده معیار طلا را در سال ۱۹۷۱ کنار گذاشت، شاهد تغییری اساسی در ماهیت سرمایه‌داری بوده‌ایم. در حال حاضر بیشتر سودهای شرکتی دیگر نه از تولید یا حتی بازاریابی همه‌چیز، بلکه از دستکاری اعتبار، بدهی و «مقررات مربوط به اجاره‌ها» به دست می‌آید. از آنجاکه دولت و بوروکراسی‌های مالی چنان تنگاتنگ در هم می‌آمیزند که تمییز آن‌ها از هم روزبه‌روز دشوارتر می‌شود، ثروت و قدرت - به‌خصوص قدرت خلق پول (یعنی اعتبار) - هم عملاً یکی می‌شوند. (این همان چیزی است که در جنبش تسخیر وال‌استریت توجه ما را به خود جلب کرده بود و از یک درصدی‌ها می‌گفتیم - کسانی که قادرند ثروت خود را به نفوذ سیاسی بدل کنند و نفوذ سیاسی را به ثروت). با وجود این، سیاستمداران و تحلیل‌گران رسانه‌ای مرتب چشم خود را بر دیدن واقعیت‌های جدید می‌بندند، برای مثال، در گفتار عمومی هنوز باید از سیاست‌گذاری مالیاتی سخن گفت، گویی اساساً تنها راه افزایش درآمد دولت برای تامین بودجه کارهایش همین راه است، در حالی که در واقع سیاست مالیاتی بیش از پیش صرفاً (۱) شیوه تضمین ابزارهای خلق اعتبار است که هرگز نمی‌توان آن‌ها را دموکراتیک کرد

(چنان‌که در پرداخت مالیات‌ها فقط اعتبار رسماً تاییدشده قابل قبول است) و (۲) شیوه بازتوزیع قدرت اقتصادی از یک بخش جامعه به بخش دیگر است.

از سال ۲۰۰۸ دولت‌ها پول جدیدی را به درون سیستم تزریق کرده‌اند، که به دلیل اثر بدنام کانتیلون<sup>۱۱</sup>، این پول هم به کسانی رسیده که نقدا دارایی‌های مالی را در اختیار دارند، و همچنین به متحدان تکنوکرات آنها در طبقه مدیران حرفه‌ای. در فرانسه این افراد دقیقاً مکرونیست‌ها هستند. اعضای این طبقه مدیران فکر می‌کنند خودشان مظهر هر نوع ممکن از کلی‌گرایی‌اند، تلقی‌های آنها از امر کلی قویا ریشه در بازار، یا بیش از پیش ریشه در آمیزه فجیع بوروکراسی و بازار دارد که ایدئولوژی مسلط «اعتدال سیاسی» است. کارگران در این واقعیت اعتدالی هر روز که می‌گذرد از هر گونه امکان کلی‌گرایی محروم می‌شوند، چون به معنای واقعی کلمه از عهده‌اش بر نمی‌آیند. مثلاً، توان تطبیق زندگی خود با دغدغه‌های زیست‌محیطی، و نه تن‌دادن به ضروریات صرف بقا، در حال حاضر اثر جانبی مستقیم اشکال خلق پول و مدیریت توزیع رانت‌ها است؛ هر کسی که از سر ناچاری فقط به فکر نیازهای فوری مادی خودش یا خانواده‌اش باشد متهم می‌شود به اینکه از هویت جزئی خودش دفاع می‌کند؛ و با اینکه ممکن است (منت بگذارند و) جلوی برخی هویت‌ها را نگیرند، هویت «طبقه کارگر سفیدپوست» حتماً حتماً نژادپرستی به حساب می‌آید. عین همین قضیه را در آمریکا دیدیم، تحلیل‌گران لیبرال استدلال کردند اگر معدنچیان آپالاشیا به برنی سندرز سوسیالیست یهودی رای دهند، کار آنها به هر حال جلوه‌ای از نژادپرستی است. به همین ترتیب شاهد این اصرار عجیب و غریب هستیم که جلیقه‌زرها حتماً فاشیست‌اند، حتی اگر تمایلاتشان را عیان نکرده باشند.

این‌ها غرایزی عمیقاً ضد دموکراتیک هستند.

برای اینکه خواست این جنبش را بفهمیم - یعنی خواست ظهور ناگهانی و گسترش سریع سیاست دموکراتیک واقعی حتی به شکل قیام - به نظرم دو عامل مغفول وجود دارد که باید مورد توجه قرار بگیرد.

عامل اول اینکه سرمایه‌داری مالی مستلزم صف‌آرایی جدیدی از نیروهای طبقاتی است، بالاخص طیف مدیران فنی (بیشتر و بیشتر آنهایی که مشغول «شغل‌های مزخرف» اند که فقط وقت تلف کردن محض است، این مشاغل بخشی از نظام بازتوزیع نولیبرال اند) در برابر طبقه کارگر که بهتر است امروز آنها را «طبقه مراقبان» (caring classes) بخوانیم - یعنی کسانی که بیش از «تولیدکنندگان» قدیمی مشغول کار پرورش، مراقبت، محافظت و حمایت هستند. یکی از نتایج متناقض عصر دیجیتال این است که اگرچه تولید صنعتی را بی‌اندازه کارآمدتر کرده، باعث شده سلامت کار، آموزش کار، و دیگر بخش‌های مراقبتی کار ناکارآمدتر شود. این امر به علاوه هدایت منابع به سمت طبقه مدیران در نظام نولیبرال (و همراه با آن تضعیف دولت رفاه) بدین معناست که، تقریباً همه‌جا، معلمان، پرستاران، پرستاران خانگی، بهیارها، و دیگر اعضای طبقه‌ای که به کار پرستاری و مراقبت مشغولند در صف اول مبارزه کارگران بوده‌اند. برخوردهای هفته گذشته در پاریس بین کارگران آمبولانس و پلیس چه بسا نمادی روشن از آرایش جدید نیروها باشد. به علاوه، گفتار عمومی از واقعیت‌های جدید جا مانده است، اما به مرور زمان، کم‌کم سوال‌هایی کاملاً جدید از خودمان خواهیم پرسید: مثلاً، به جای اینکه بپرسیم چه اشکالی از کار می‌تواند خودکار باشند، باید پرسید دقیقاً چه می‌خواهیم و چه نمی‌خواهیم؛ تا کی می‌خواهیم نظامی را حفظ کنیم که در آن هرچه کار یک نفر بیشتر به کار دیگران می‌آید و به آنها سود می‌رساند، به احتمال زیاد مزدش کمتر می‌شود.

عامل دوم اینکه، رخدادهای سال ۲۰۱۱ که با شورش‌های عربی آغاز شد و با گذر از جنبش‌های تسخیر میدان‌ها به جنبش تسخیر وال استریت رسید، ظاهراً شکافی عمیق در فهم عرفی از سیاست به جا گذاشته است. یکی از راه‌هایی که آدم متوجه می‌شود یک لحظه انقلابی جهانی رخ داده این است که ایده‌هایی که اندکی پیش دیوانگی به نظر می‌آمدند، ناگهان بدل می‌شوند به فرض‌های اساسی حیات سیاسی. مثلاً ساختار بدون رهبر، افقی، و مبتنی بر دموکراسی مستقیم جنبش تسخیر تقریباً در همه جای دنیا احمقانه، خوش‌خیالانه و غیرعملی جلوه داده شد و به محض اینکه جنبش سرکوب شد، ساختارش را دلیل شکست آن عنوان کردند. بدیهی است جنبش تسخیر نامتعارف به نظر برسد، نه فقط در سنت آنارشیستی، بلکه در

فمینیسم رادیکال، و حتی، برخی اشکال معنویت بومی. اما اکنون روشن شده که این ساختار در همه جا به قالب اصلی سازمان‌دهی دموکراتیک بدل شده است، از بوسنی تا شیلی، هنگ‌کنگ و کردستان. اگر یک جنبش دموکراتیک توده‌ای ظهور کند، این قالب تنها فرمی است که انتظار می‌رود به خود بگیرد. در فرانسه، جنبش شب‌خیزان شاید اولین موردی باشد که این نوع سیاست افقی را در سطح توده‌ای پذیرفت، اما این واقعیت که جنبشی در اصل متشکل از کارگران روستایی و شهرهای کوچک و کارگران خویش‌فرما بدون برنامه‌ریزی قبلی نوعی از این رویه را اتخاذ کرده‌اند، نشان می‌دهد که ما با یک فهم عرفی جدید درباره ماهیت دموکراسی طرفیم.

روشنفکران تقریباً تنها طبقه‌ای از مردم‌اند که ظاهراً قادر به درک این واقعیت جدید نیستند. درست همانطور که در جنبش شب‌خیزان به نظر می‌رسید بسیاری از «رهبران» خودخوانده جنبش نمی‌توانند یا رغبتی ندارند بپذیرند اشکال افقی سازماندهی در واقع شکلی از سازماندهی بودند (آنها نمی‌توانستند بفهمند کنار گذاشتن ساختارهای سلسله‌مراتبی فرق دارد با هرج‌ومرج مطلق)، حالا هم روشنفکران چپ‌گرا و راست‌گرایی که تاکید دارند جلیقه‌زرها «ضد ایدئولوژیک»‌اند، نمی‌توانند بفهمند برای جنبش‌های اجتماعی افقی وحدت نظریه و عمل در دل عمل وجود دارد (ولی در جنبش‌های رادیکال اجتماعی گذشته بیشتر در نظر بود تا عمل). این جنبش‌های جدید نیازی به روشنفکران پیش‌تاز ندارند تا آنها را به ایدئولوژی مجهز کند، چون آنها همین الان ایدئولوژی دارند: کنار گذاشتن روشنفکران پیش‌تاز و آغوش گشودن به کثرت و خود دموکراسی افقی.

بی‌شک در این جنبش‌های جدید نقشی برای روشنفکران وجود دارد، اما نقش آنها باید این باشد که کمتر حرف بزنند و بیشتر گوش دهند.

هیچ یک از این واقعیت‌های جدید، چه مناسبات پول و قدرت، چه فهم جدید از دموکراسی، بعید است به این زودی‌ها از بین بروند، حال «پرده» بعدی این نمایش هر چه می‌خواهد باشد. زمین زیر پایمان جابه‌جا شده است، و باید با حواس جمع به این

فکر کنیم که متحدانمان دقیقاً کجا هستند: در کلی‌گرایی بی‌مایه قدرت مالی، یا کسانی که با پرستاری و مراقبت هر روزه

جامعه را ممکن ساخته‌اند.

منبع: <http://criticallegalthinking.com>

پاریس میدان جنگ است  
گفت‌وگو با اریک آزان درباره اعتراضات جلیقه‌زرها

ترجمه: علی سالم

اریک آزان، نویسنده، مورخ و مدیر انتشارات فابریک، در گفتگوی زیر به جلیقه زرها می‌پردازد و رد آنها را در تاریخ فرانسه می‌گیرد. از جمله کتاب‌های آزان می‌توان به «ابداع پاریس» و «وقایع جنگ داخلی»، «تاریخ مردمی انقلاب فرانسه» اشاره کرد.

- آیا با قیامی مواجهیم که کمیته نامرئی در کتاب خود در سال ۲۰۰۷ از آن خبر داده بود؟

آنچه امروز اتفاق می‌افتد دربرگیرنده مواردی است که در این کتاب مطرح شده، مثل ایده متوقف کردن فعالیت‌های اقتصادی. این ایده آن زمان غیرواقعی به نظر می‌آمد ولی امروز در حال وقوع است. با این حال، همه ایده‌ها و پیشنهادات کتاب «قیامی که فرا می‌رسد» منطبق با وقایع امروز نیست.

- شما در یکی از کتاب‌هایتان «پویایی شورش» را تجزیه و تحلیل کرده‌اید. چه عواملی در این پویایی دخیلند و آیا

امروز به وقوع پیوسته‌اند؟



آنچه برای دولتمردان واقعا جدید و بسیار نگران کننده است این است که مردم از جاهای مختلف در پاریس جمع می‌شوند، از بری، برژراک، پیکاردی و ... در راهپیمایی شنبه گذشته من هیچ پارسی‌ای ندیدم. این با چیزی که ما در گذشته تجربه کرده‌ایم تفاوتی بزرگ دارد. امروز پاریس نه یک بازیگر بلکه یک میدان جنگ است.

#### - اوضاع از چه قرار است: آشوب، قیام، انقلاب یا چیزی دیگر؟

آنچه در شنبه اول دسامبر اتفاق افتاد واقعا شبیه یک قیام است. جنبش نه فقط در پاریس که در جاهای دیگر بسیار قوی شده است: در بوردو، ماری، و به همان اندازه در لو پویی - آن - ولی ... پاریس دیگر موتور محرک جنبش نیست، آنگونه که در مه ۶۸ و کمون پاریس معمول بود. امروز اتفاقات در پاریس روی می‌دهد چون مقرر قدرت و محل استقرار مکرون است. اما خود شهر واقعا نقشی بازی نمی‌کند.

اگر اصرار داریم تاریخی بررسی کنیم، لحظات کنونی شباهت زیادی دارد به قیام ژوئن ۱۸۴۸. آن زمان، شبیه امروز، قیامی متشکل از مردم ناشناس وجود داشت بدون رهبر. امروز مانند ژوئن ۱۸۴۸ مطالبات مشخصی وجود ندارد، ابتدا مردم فقط از پذیرش چیزهای نپذیرفتنی سر باز می‌زنند. در آن زمان، کارگران کارگاه‌های ملی، که نه فقط پارسی بلکه بیشتر اهالی نورماندی و پیکاردی بودند - یک نقطه مشترک دیگر - از انتخاب تحمیلی بین رفتن به الجزایر و خشکاندن باتلاق‌های سولونی سر باز زدند و خودشان را مسلح کردند.

#### - اگر نخواهیم به هر قمیتی دنبال تاریخچه وقایع کنونی بگردیم، الان کجا ایستاده‌ایم؟

داریم یک رخداد تاریخی را از سر می‌گذرانیم، گرچه ممکن است اینگونه به نظر نیاید. فکر می‌کنم چیزی که امروز به وقوع می‌پیوندد در یک دوره سی‌ساله به منزله یک رخداد مهم و یک نقطه عطف ظاهر می‌شود. بنابراین جا دارد نویسندگان، هنرمندان، و روشنفکران - هرچند من این کلمه را دوست ندارم - نه از هر آنچه در این جنبش به گوش می‌رسد بلکه حداقل

از حق شورش حمایت کنند. من نشانه‌های ضعفی از این حمایت می‌بینم، به جز امانوئل تاد که به شبکه رادیویی «فرانس کالچر» گفت جلیقه‌زرها موجب شده‌اند او به فرانسوی بودن خود افتخار کند.

- شما این سکوت را چگونه توضیح می‌دهید؟

عموم روشنفکران خشونت را شر می‌دانند. کسانی هم که چنین نیستند و ممکن است گاهی خشونت را مشروع بدانند، وقتی می‌بینند راست افراطی در این خشونت حاضر است دل‌سرد می‌شوند. اما این موضوع مرا نگران نمی‌کند.

- چرا؟

چون حتی اگر دشمن دشمن من دوست واقعی من نباشد، لااقل تا حدودی دوست من است.

- کتاب «ابداع پاریس» شما امکان گشت‌زدن در شهری را فراهم می‌کند که قادر است با قلوه‌سنگ‌ها مرتب در تاریخ و

نظم موجود وقفه اندازد. جغرافیای پاریسی شورش جلیقه‌زرها را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

موضوعی که تازگی دارد این است که این شورش در محله‌های پولدارنشین تلفاتی به جا گذاشت. سابق بر این من هیچ نوع شورش ندیدم که در خیابان فوش یا خیابان فریدلان روی داده باشد. در مه ۶۸، به غیر از تلاشی محدود برای آتش‌زدن بورس اوراق بهادار، در ساحل شمالی رود سن هیچ اتفاقی نیفتاد. در کمون پاریس محله‌های پولدارنشین به سرعت طی هفته خونین باز پس گرفته شد، و مبارزه عمدتاً در محلات کارگرنشین در جریان بود، با اینکه در میدان کنکوردهم سنگربندی‌هایی بود. بنابراین جغرافیای پاریسی قیام فعلی بی‌نظیر است.

- چند سال قبل، شما کتابی با عنوان «تاریخ سنگربندی» منتشر کردید. سنگرهای پاریس شنبه گذشته را چگونه

ارزیابی می‌کنید؟

مثل همه سنگربندی‌های خیابانی یک قرن گذشته، این فرمی نمادین است که کاربرد نظامی ندارد. وقتی سنگر یا مانعی به ارتفاع ۵۰ سانتیمتر برای مسدودکردن خیابان فوش برپا می‌کنید، قرار نیست پلیس را متوقف کنید. درست مثل مه ۱۹۶۸، این بخشی از واژگان شورشی است. دانشجویانی که اولین سنگرها را در خیابان گه‌لوساک برپا کردند فکر نمی‌کردند بتوانند دوام بیاورند، ولی امیدوار بودند تاثیری ماندگار بگذارند، و حق هم داشتند. رواج دوباره سنگرها در مه ۱۹۶۸ تاثیری عمیق داشت. پیش از آن باید به کمون باز می‌گشتید که در آن سنگربندی نه فرمی نمادین بلکه قطعا یک ابزار نظامی بود، ولو این ابزار همراه بود با نوعی یأس، چون سنگرها یکی پس از دیگری سقوط کردند و بسیاری کشته شدند. فکر نمی‌کنم از ۱۹۶۸ تاکنون در پاریس سنگرهای خیابانی برپا شده باشد. به گمانم آنچه طی دو هفته اول جلیقه زردها تجربه کردیم خصلت قیام‌گونه داشت. برپاکردن سنگرهای خیابانی یکی از نشانه‌های قیام است.

- کمیته نامرئی در کتاب «خطاب به دوستان‌مان» (۲۰۱۴) می‌نویسد: «تا زمانی که نتوانیم از کارخانه‌های اتمی صرف‌نظر کنیم و اوراق‌کردن آنها را به کسانی واگذاریم که می‌خواهند این کارخانه‌ها تا ابد برقرار باشند، آرزوی الغای دولت کماکان خنده به بار می‌آورد؛ تا زمانی که چشم‌انداز یک خیزش عمومی حاکی از سقوط قطعی به کمبود مراقبت‌های بهداشتی، غذا، یا انرژی باشد هیچ جنبش توده‌ای نیرومندی نخواهیم داشت.» آیا به این معناست که چون کنترل تکنولوژی‌هایی که چرخ کشور را می‌چرخاند دست ما نیست هیچ انقلابی رخ نمی‌دهد؟

نه فکر نکنم. بعید می‌دانم برای پیروزی یک جنبش توده‌ای حتما نیاز به دانش عمومی درباره مهم‌ترین تکنولوژی‌ها داشته باشیم. برای متوقف کردن یک پالایشگاه یا کارخانه انرژی اتمی، مهم نیست بدانیم آنها چگونه کار می‌کنند. تنها چیزی که نیاز داریم کامیون‌ها و آتش‌زدن تایرها است. همین که پیروزی به دست آید، کسانی که در این مجتمع‌ها و پالایشگاه‌ها کار

می‌کنند و از بابت آن نگرانی ندارند. قادرند به خوبی ماشین‌آلات را به راه بیندازند. الان وقت این سوال نیست که آیا کماکان باید ماشین‌آلات اتمی کار کنند یا نه.

- خبری از شعار «اعتصاب عمومی» نیست. چه توضیحی برای این قضیه دارید؟

این یک شعار آنارشیستی قدیمی است که هیچ‌جا کار نکرده است. حتی در ۱۹۶۸، که دوره بزرگ‌ترین اعتصاب‌های موجود بود، مراکز کار یکی‌یکی متوقف شدند. چه در ۱۹۳۶ و چه در ۱۹۶۸، اعتصاب‌های عمده بیشتر سلسله‌ای از اعتصاب‌های محلی‌اند که گسترش می‌یابند. از این گذشته، اصل اعتراضات کنونی فقط ربطی به کار و محل کار ندارد.

- در یادداشت‌تان در مجله «لاندی متان»، وقتی بسیاری از جوانان فریاد می‌زدند «همه از پلیس متنفرند»، حرف

متفاوتی زدید و نوشتید: «از فتح باستی تا سرنگونی بن‌علی و مبارک، لحظه تعیین‌کننده وقتی بود که نیروی نظم به

مردم پیوست.» این لحظه تعیین‌کننده به چه چیزی بستگی دارد و آیا در دسترس است؟

من اصرار به خوش‌بینی دارم. وقتی از شعار «همه از پلیس متنفرند» انتقاد کردم همه به من خندیدند. من هم از فاشیست‌هایی که در برخی از واحدهای پلیس هستند متنفرم. ولی بخش عمده پلیس، مشتمل بر افراد زیادی که در گروهان امنیت جمهوری (CRS) کار می‌کنند، پرولتاریا هستند، استثمار می‌شوند و آن را به وضوح احساس می‌کنند. باید آنها را مخاطب قرار دهیم. اگر در سن‌وسال کنونی‌ام نبودم، به همراه رفقا به ایست بازرسی پلیس می‌رفتم و به آنها می‌گفتم «شما استثمار می‌شوید، خودتان این را می‌دانید، اینجا چه می‌کنید؟» فکر می‌کنم، حتی اگر همان موقع نپذیرند، لاقلاً ذهنیت‌شان تغییر می‌کند.

طی روزهای اولیه بسیج جلیقه‌زرها دیدیم بعضی از آنها با پلیس صحبت می‌کنند و گاهی همدلی آنها را برمی‌انگیزند. به نظرم، این جنبش می‌تواند بیشتر و بهتر از یک قیام رودرروی کلاسیک با پلیس صحبت کند. بخشی از پلیس پاریس و CRS با گوش‌دادن به حرف‌های جلیقه‌زرها تردیدهایی به جان‌شان افتاده و آماده‌اند برای همیشه در باورهایشان تردید کنند.

منبع: ورسو

## یادداشت تونی نگری درباره جلیقه‌زرها و موج جدید اعتراض‌ها در فرانسه قیام فرانسوی

ترجمه: امیررضا گلایی

اجازه دهید درباره وقایع فرانسه در هفته‌های اخیر تامل کنیم. آیا می‌توانیم آن را قیام بخوانیم؟ البته پاسخ بستگی به این دارد که منظورمان از کلمه قیام چه باشد، منظورمان هر چه باشد چیزی از این دست اتفاق افتاده. و احتمالاً ادامه هم خواهد داشت. قیام بودن این جنبش نه به دلیل درگیری‌های خشونت‌آمیزی است که طی دو «شنبه» گذشته در پاریس روی داده. قیام بودن آن ربطی به سنگ‌ریندی‌ها و به آتش‌کشیدن ماشین‌ها در خیابان‌های مرکز شهر ندارد، یا حتی مربوط نیست به شورش‌هایی جسته‌گریخته در مناطق روستایی، یا راهبندان‌هایی که حالا به سراسر کشور کشیده شده. آنچه باعث می‌شود آن را قیام بنامیم این است که دو سوم از مردم با این جنبش عمومی که شروعش اعتراض به افزایش قیمت بنزین بود موافقت کردند. و دامنه این تایید بسیار گسترده‌تر است از هرگونه تخطئه بی‌نظمی ناشی از قیام‌ها. در این خصوص جالب است که در رفتار افسران پلیس یا آتش‌نشان‌ها هم می‌توانیم بارقه‌هایی از نافرمانی ببینیم.

بی‌تردید در فرانسه انبوه خلق یا توده مردم<sup>□□</sup> با خشونت علیه فلاکت جدیدی که حاصل اصلاحات نولیبرالی است به پا خاسته‌اند. توده‌ای که به تنزل نیروی کار تا حد کارگران موقتی معترضند و به محدود شدن حیات مدنی به سبب ضعف در

ارائه خدمات عمومی اعتراض دارند. توده‌ای که اعتراض‌شان معطوف به نظام مالیاتی وحشیانه خدمات رفاهی است، به کاهش عمده بودجه‌های دولتی به شهرداری‌ها است و اکنون نیز به شکل فزاینده‌ای به نتایج قانون جدید کار (که رفته‌رفته خود را آشکار می‌کند). توده‌ای که اکنون نگران حمله‌های بعدی به صندوق‌های بازنشستگی و بودجه آموزش سراسری کشور است (در دانشگاه‌ها و دبیرستان‌ها). از این‌روست که امروزه در فرانسه چیزی با خشونت در مقابل این فلاکت سر بر می‌آورد و به دنبال آن فریاد «مکرون، استعفا!»، این حمله‌ای است به تصمیم‌هایی که مکرون بانکدار به نفع طبقه حاکم گرفت. هدف قیام مکرون است و مالیات‌ها. از این‌رو جنبشی که در دل این مطالبات بالیده یک جنبش اجتماعی سنتی نیست، یا حداقل اینکه شباهتی به شکل سنتی جنبش‌های قرن بیستم ندارد، در آن قبیل جنبش‌ها خواسته‌ها و اهداف به نهادهای حکومتی عرضه می‌شد تا بعد از فرایند بررسی از طریق نهادهای واسطه بین حکومت و مردم این مطالبات قبول یا رد شود. جنبش جلیقه زردها جنبشی توده‌ای است که خواستار واسطه نیست، جنبشی که تجلی رنج‌های عظیم اجتماعی تلنبار شده است.

چیزی بسیار خاص در این جنبش وجود دارد که آن را نسبت به درگیری‌های شدید سال‌های اخیر متمایز می‌کند، برای مثال با درگیری‌های حاشیه‌نشینان بانلیو<sup>۱۱۱</sup> در سال ۲۰۰۵. نبردی که داعیه آزادی‌خواهی داشت، اما این یکی ظاهری سرکش دارد. بگذریم از جنبش ۶۸ که طی آن جنبش دانشجویی بنیاد خود را بر ادامه نبرد کارگران استوار کرد. در جنبش ۶۸ ده میلیون کارگر صنعتی در اعتصاب بودند، طوفانی که بالاترین نقطه توسعه و بازسازی پس از جنگ را درنوردید. امروزه وضعیت بسته است. از نظر من به عنوان مفسر معمولی جنبش‌های بزرگ، این جنبش بیشتر یادآور شورش زندانیان است تا سرخوشی توده کارگران از تخریب. به هر حال، آنچه با آن مواجهیم جنبشی است ساختگی، جنبشی متناقض، که از درون بر مبنای مرزهای قلمرویی، نسلی، طبقاتی و مانند اینها تقسیم شده؛ آنچه به این جنبش وحدت می‌بخشد امتناع از مذاکره است، امتناع از



فرصت دوباره دادن به ساختار سیاسی موجود. بدون تردید این یک قیام است و در حال حاضر رشد و گسترش آن غیرقابل پیش‌بینی است.

این جنبش با دولتی روبرو است که قصد عقب‌نشینی ندارد. آنچه می‌توان از آن مطمئن بود این است که مکرون در میدانی تنگ مانور می‌دهد. مکرون در مواجهه با بحران‌های اقتصادی که توان مقابله با آن را نداشته سعی کرده بود بر مبنای توافق درباره جهت‌گیری «دوسویه»‌ای که فرایند اتحاد اروپا باید در پیش بگیرد، با مرکل یک ائتلاف اروپایی هژمونیک شکل دهد. با این خیال که هزینه بازسازی فرانسه و خروج قطعی این کشور از جایگاه «اقلیت‌های» اقتصادی را از دوش خود بردارد و بر دوش آن ائتلاف بگذارد - جایگاهی که به راحتی با غرور ملی و استعماری هنوز حی و حاضر فرانسه سازگار نیست. اما چنین فرضیه‌ای در نطفه خفه شد، یا لاقل می‌شود گفت به حد زیادی نادیده گرفته شد. آیا این بدین معناست که وارد دوران رکود می‌شویم؟ مکرون و دور و بری‌هایش می‌دانند که چنین چیزی بعید نیست. حداقل می‌دانند که دوره مرکل به اتمام رسیده و فرضیه‌ای که مبنای سازماندهی مجدد فرم دولت در فرانسه بوده به فرجام نرسید. بنابراین قوانین اتحادیه اروپا در آینده بیش از پیش توسط بانکداران اروپای شمالی وضع خواهد شد و مرکز تعادل در حال جابجا شدن به سوی این مناطق است. دو امکان برای مکرون وجود داشت و هنوز هم وجود دارد تا از این بن‌بستی که گرفتارش شده خود را رها کند. یکی راه‌حلی است که متضمن تغییر رویه‌اند: برای مثال برقراری مجدد مالیات بر ثروت معطوف به همبستگی عمومی<sup>□□</sup> (ISF) از جمله وضع مجدد مالیات تصاعدی بر درآمد از اوراق بهادار و لغو سهم مالیات تامین اجتماعی (سهم عموم مردم در تامین اجتماعی) که حتی از پایین‌ترین حقوق‌ها هم مالیات می‌گیرد... تا مثلاً به فقرا کمک کند! (برای مثال از حقوق بازنشستگی ۵۰۰ یورویی در ماه ۵۰ یورو مالیات می‌گیرد!)، و البته لغو افزایش قیمت بنزین چه حالا چه در آینده (در واقع موعد افزایش قیمت تمام خدمات پایه از جمله برق و گاز و تلفن و به احتمال زیاد شهریه دانشگاه اوایل سال آینده است). این تصمیماتی است که

مکرون بدون جدایی از بلوک قدرت حامی خود نمی‌تواند بگیرد. جز این راه، می‌ماند راه‌حل‌های تند و تیزی مثل اعلام برقراری وضعیت اضطراری یا انحلال مجلس ملی. و در واقع از گوشه و کنار شایعاتی از این دست به گوش می‌رسد...

اما مانع اصلی کار جای دیگری است. مکرون همه نهادهای واسطه و هرگونه ارتباط مستقیم با شهروندان را از کار انداخته و قدرت برقراری مجدد آن را هم ندارد. در واقع اگر هدف جلوگیری از جنبش باشد، حالا به هر روش فرصت‌طلبانه و عوام‌فریبانه‌ای که بشود این کار چندان سخت نیست، حداقل برای خواباندن آشفتگی اوضاع (نیرویی که نباید آن را دست‌کم گرفت): همانطور که گفتیم به جای مالیات‌بستن به بنزین تنها کاری که باید کرد بازگشت به رویه اخذ مالیات از ثروت‌های کلان و بازتوزیع آن چهار میلیارد یورویی است که به رؤسای رده بالا تقدیم شده. اما کار ما نصیحت مکرون نیست. چنان‌که گفتیم صاحب‌نظران بر اجرای مقررات قانونی اصرار دارند: یعنی اعلام وضعیت اضطراری برای متوقف کردن درگیری‌ها، و البته به همراه آن «بسیج عمومی برای مالیات». بنابراین اذعان می‌شود که فقط زور می‌تواند این غائله را بخواباند، و تنها گشودن فضا برای اصلاحات مالی به نفع توده می‌تواند جلوی خیزش دوباره اعتراضات را بگیرد. اما دقیقاً این همان راه‌حلی است که ناممکن است.

پیش از این درباره فقدان نهادهای واسطه اجتماعی صحبت کردیم، نهادهایی که دولت مکرون (عمداً) از تشکیل آن‌ها طفره رفت. رفتار جلیقه زردها دقیقاً متناظر با همین نقصان است، گویی تصویر قرینه آن در آینه است: جلیقه زردها با نمایندگی و وساطت به عنوان مجرای که بتوان از طریق آن دعوا را پیش برد مخالفند، چه از جانب چپ باشد چه از جانب راست. شاهد اینکه احزاب مخالف هم نتوانستند راهی برای ورود به این بازی پیدا کنند. همانطور که گفتیم احزاب راست مدعی هستند در این جنبش حضور جدی دارند. با اینکه چنین ادعایی ممکن است در مورد برخی بخش‌های افراطی احزاب راست‌گرا صدق کند، چندان در مورد جبهه ملی صادق نیست. احزاب چپ هم سعی کردند به جنبش نزدیک شوند، ولی متأسفانه با همان

روش‌های نخ‌نمای قدیمی استفاده ابزاری از جنبش‌ها. این تصور احمقانه که می‌توان از این قبیل جنبش‌ها «استفاده» کرد و از آنها در مبارزه علیه دولت دست راستی بهره گرفت، در فرانسه هم حی و حاضر است. این همان رویای جاودان جامه عمل پوشاندن به اندیشه‌های پدر گاپون<sup>۱۱</sup> است! اما چنین چیزی هرگز در تاریخ جنبش کارگری به واقعیت نپیوسته. یا وقتی هم به وقوع پیوسته به این دلیل بوده که سازمان نظامی طبقه کارگر جنبشی خودجوش را به سازمان تبدیل کرده. آیا این همان اتفاقی است که امروز در حال وقوع است؟ یعنی وقتی گروه‌های کوچک چپ در آن‌همه خشونت کلانشهری خود را سازمان می‌دهند و کنفدراسیون عمومی کار<sup>۱۲</sup> (CGT) که کاملاً بیرون از گود ایستاده به نحوی رقت‌انگیز بر افزایش دستمزدها اصرار دارد؟ اینجا می‌خواهم نکته دیگری در این باره اضافه کنم و آن‌هم اینکه آیا ممکن است این وضعیت جنبشی به‌وجود بی‌آورد مثل جنبش پنج ستاره<sup>۱۳</sup>؟ بله ممکن است، و چه بسا تلاش‌هایی از این دست از همان ابتدا هم وجود داشته - این بدین معنا نیست که بگوییم دست راستی‌ها موفق خواهند شد. ولی وقت داریم که بعدها در این خصوص بحث کنیم. راه‌حل‌ها آنجایی بی‌نتیجه می‌ماند که (مثل نمونه ایتالیا) چپ و راست متلاشی می‌شوند و یک «میان‌افراطی» شکل می‌گیرد آن‌هم با رنگ و لعاب کمابیش فن‌سالارانه و «خیرخواهانه».

حالا چه باید کرد؟ باید دید چه اتفاقی می‌افتد. آیا جلیقه زردها «شنبه» چهارمی هم برای بسیج مردم اعلام می‌کنند یا نه. ولی روشن است که ما همچنان باید تاملاتمان را ادامه دهیم. بنابراین اجازه دهید بی‌پرده بپرسم: چگونه توده‌ای که در دل قیام شکل گرفته می‌تواند به راست منحرف نشود و بدل شود به یک طبقه، به نیرویی که قدرت دگرگون کردن مناسبات اجتماعی را دارد؟ اولین پاسخ من این است: اگر توده‌ای از این دست به قالب یک سازمان در نیاید، نظام سیاسی آن را خنثی و عقیم می‌کند. یا ممکن است به راست یا چپ تقلیل یابد: این توده فقط در صورت استقلال می‌تواند کاری از پیش ببرد. و پاسخ دوم اینکه: وقتی می‌گوییم سازمان، منظورم فرم حزبی نیست، گویی فقط دولت حزبی می‌تواند توده‌ها را سازماندهی کند.

توده خودآیین می‌تواند در مقام قدرتی بدیل عمل کند و منظری باشد برای فشار آوردن طولانی و جدی بر «حاکمیت سرمایه» و مجبور کردن آن به گشودن فضاهای جدید و هزینه کردن برای بهبود رفاه جامعه. آن ساختار سازمانی که سرشت دموکراتیک احزاب به سبک آمریکایی طرح کرده در تقلاست تا در سیاست‌های نولیبرال ادغام نشود. به علاوه اگر دیگر هیچ امکانی برای به قدرت رسیدن توده وجود ندارد، این امکان وجود دارد که به نحو نظام‌مند یک قیام جمعی را زنده نگه داریم. معمولاً این وضعیت را با اصطلاح «قدرت دوگانه» توصیف می‌کنند: قدرت در برابر قدرت. رویدادهای فرانسه قطعاً یک چیز به ما می‌گوید: دیگر امکان ندارد این رابطه را سرکوب کرد. وضعیت «قدرت دوگانه» تا مدت‌ها باقی خواهد ماند و دوام خواهد آورد چه به صورت نهفته مثل آنچه در جریان است و چه به صورت آشکار. از این رو رسالت مبارزان ساختن صورت‌های جدید همبستگی حول اهدافی جدید است، اهدافی که بتوانند این «قدرت بدیل» را به‌رورانند. این تنها راهی است که توده می‌تواند به طبقه بدل شود.

منبع: ورسو

پی‌نوشت‌ها:

---

<sup>i</sup> اثر کانتیلون (Cantillon Effect) اشاره دارد به تاثیر افزایش عرضه پول بر سطح عمومی قیمت‌ها و اینکه چطور تغییر در عرضه پول در یک اقتصاد می‌تواند بر قیمت کالاهای مختلف در نسبت‌های مختلف تاثیر بگذارد. یعنی افزایش عرضه پول نه تنها سطح قیمت‌ها، بلکه همچنین ترکیب قیمت‌ها را هم از طریق اثر مستقیم پول اضافی بر الگوی مصرف گروه‌های اجتماعی مختلف تغییر می‌دهد.

<sup>ii</sup> توده مردم یا توده در ترجمه حاضر معادل «multitude» است که در فارسی به «انبوه خلق» یا «انبوه» نیز ترجمه می‌شود.

<sup>iii</sup> بانلیو (Banlieues) اشاره دارد به حاشیه شهرهای بزرگ که عمدتاً متشکل از مهاجران، کارگران و طبقات فرودست اجتماعی است.

---

<sup>□□</sup> مالیاتی که یکی از مفاد برنامه انتخاباتی ۱۹۸۱ حزب سوسیالیست بود. یک مالیات بر ثروت مستقیم سالانه برای مقیمان فرانسه که بیش از ۱,۳ میلیون یورو دارایی دارند.

<sup>v</sup> پدر گاپون کشیش ارتودوکسی بود که قبل از انقلاب ۱۹۰۵ روسیه رهبر طبقه کارگر بود. بعد از اینکه مشخص شد او خبرچین پلیس است توسط اعضای حزب انقلابی سوسیالیست به قتل رسید.

<sup>vi</sup> کنفدراسیون عمومی کار (CGT) بزرگ‌ترین سندیکای کارگری در فرانسه است.

<sup>vii</sup> جنبش پنج ستاره یک جنبش و حزب سیاسی پوپولیستی ضد سیستم در ایتالیا است که مدعی است می‌خواهد قدرت را به مردم برگرداند. جنبش پنج ستاره نام خود را از این پنج موضوع گرفته: آب و مصرف عمومی آب، حمل‌ونقل پایدار، توسعه پایدار، حفاظت از محیط زیست و حق دسترسی آزاد به اینترنت. این جنبش شدیداً به موضوع فساد در سیاست ایتالیا تاخته و خواهان کاهش مالیات صنایع کوچک است. این جنبش را کم‌دین ایتالیایی بپه گریلو در سال ۲۰۰۹ تأسیس کرد.